

نظری بر روابط خاندان اردلان با حاکمیت صفویه

کامران حمانی*

چکیده:

این تحقیق به بررسی تاریخ سیاسی خاندان اردلان در دوره صفویه می پردازد، که شامل پیشینه خاندان اردلان، بررسی تاریخ سیاسی هر یک از حاکمان اردلان که در دوره صفویه حکومت کرده اند و روابط آنها با شاهان صفوی و سلاطین عثمانی، موقعیت سیاسی خاندان اردلان در دربار صفویان می باشد. بخش اصلی این تحقیق به چگونگی تشکیل حکومت، شیوه حکومتداری حاکمان اردلان در دوره صفویه و روابط سیاسی آنها با دو دولت ایران و عثمانی و همچنین روابط آنها با خاندان کرد بایان که وابسته به سلاطین عثمانی بودند، می پردازد. به طور کلی اهمیت سیاسی حکومت محلی اردلان را برای شاهان صفوی مشخص می سازد.

مقدمه:

در حال حاضر پرداختن به تاریخ محلی مورد توجه بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران بوده است. نگارش تاریخ محلی موجب روشن شدن بسیاری از ناگفته های تاریخ سیاسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن منطقه می شود. منطقه کردستان اردلان در غرب ایران قرار دارد، این منطقه از دیرباز از اهمیت استراتژیکی برخوردار بوده است در دوره صفویه این مسئله بیش تر نمود پیدا می کند. با ظهور دولت صفوی و ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند توسط خاندان صفوی و به خصوص شیعه بودن این حکومت باعث به وجود آمدن اختلافات مذهبی و سیاسی با دولت عثمانی سنی مذهب شد. منطقه کردستان اردلان نیز از این اختلافات و کشمکش ها بی نصیب نبود. در اواسط دوره صفویه ناتوانی حکومت مرکزی در اداره

* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی / دانشگاه تربیت مدرس

این منطقه باعث شد بعضی از حاکمان اردلان ادعای استقلال کرده و حتی به دولت عثمانی گرایش پیدا کنند و دولت عثمانی به دخالت در امور آن ولایت بپردازد. بنابراین بررسی تاریخی سیاسی این حکومت محلی از این جهت بسیار شایان توجه است و می تواند بسیاری از جنبه های تاریک تاریخ این سلسله و همچنین روابط دو دولت ایران و عثمانی را مشخص سازد. این تحقیق بر آن است که تاریخ سیاسی حکومت اردلان و همچنین روابط آنها با دولت صفوی و همچنین دلایل استقلال طلبی برخی از حاکمان این سلسله و برخورد شاهان صفوی با آنها را مورد بررسی قرار دهد.

پیشینه خاندان اردلان:

محدوده حکومت خاندان اردلان شامل سنندج، دینور، شهرزور، کرمانشاه و بخش اصلی اعظمی از همدان می شد که با توجه به قدرت سیاسی حاکمان این خاندان پیوسته تغییر می کرد. مؤلف کتاب تحفه ناصری درباره نسب خاندان اردلان می گوید: «ابتدای حکومت ولایة بنی اردلان را ۵۶۴ ذکر کرده اند که قبل از آن در نواحی موصل و دیار بکر به سر برده و ریاست داشته اند. تا اینکه خسرو نام اردلان با جمعی از طایفه و اوقاب خود هجرت کرده به ناحیه شهر زورآمده و حکومت مستقل یافته اند. در حسب و نسب خاندان اردلان اختلاف است بعضی آنها را اولاد اردشیر بابکان می دانند و برخی از اولاد خسرو آسیابان بوده است و به دستگیری ابومسلم در زمان سفاح بر کردستانات مستولی شده است، حقیقت حال و حسب و نسب آنها به درستی مشخص نیست» [۱].

مؤلف کتاب شرفنامه نیز در مورد حکومت خاندان اردلان و نیای آنها چنین می گوید: «بابا اردلان نیای حاکمان اردلان از اولاد دولایة دیاربکر از نبایر احمد بن مروان مؤسس سلسله حکام دیاربکر بود» [۲].

او همچنین در مورد حکام دیاربکر چنین می نویسد «اولین کسی که از طایفه اکراد در دیاربکر و جزیره دعوی سلطنت نمود. و به مسندحکومت متمکن گشته احمد بن مروان است در زمان قادر عباسی کار و بار او عروج تمام یافته چنانچه قادر او را

ملقب به نصرالدوله گردانید مدت ۸۰ سال زندگانی کرده از آن جمله ۵۲ سال به سلطنت بلاد دیاربکر جزیره در کمال تنعم و کامکاری قیام نموده، ایلچی به سلطان طغرل بیگ ارسال نموده، اظهار صفای نیت و خلوص طویت کرد» [۳]. آنچه در تاریخ اکراد ثبت و شرح گزارش آنها ضبط شده است این است که بابا اردلان به هر صورت سروری و برتری یافته و در سال ۵۶۴ به ناحیه شهر زور آمده و قلعه ظلم را در کمال استحکام برای سکونت دارد. وی بر اطراف و اکناف شهر زور در غالبی از کردستانات غالب آمده، بعد از مدتی همه پلنگان را که مسکن و ماوای امرا و طوایف کلهر بود متصرف شده است و از قلعه ظلم که آب و هوای نامساعدی داشته به پلنگان نقل مکان کرده اند و مدت ۴۲ سال در آنجا حکومت کرده است و در نهایت پسرش کلول جانشین او شده است. تا زمان بگه بیگ که همزمان با شاه اسماعیل اول است هفت تن از اولاد کلول بر کردستان اردلان حکمرانی کرده اند [۴].

بگه بیگ بن مامون بیگ:

بگه بیگ پسر مامون بیگ همزمان با شاه اسماعیل اول است. بعد از فوت پدرش حاکم اردلان شد، اما مملکت موروثی پدرش در میان فرزندان تقسیم شده بود. ناحیه ظلم، تغسو، شمیران، هاوار، سیمان، راودان و کل عنبر در دست بیگ مانده بود. بگه بیگ بعد از ۴۲ سال حکومت از جهان رفت و دو پسر از او باقی ماند اسماعیل و مامون.

مامون بیگ بن بگه بیگ:

به دلیل شجاعت و قابلیت که از خود نشان داد جانشین پدر گردید. بعد از یک سال حکومت، سلطان سلیمان سلطان حسن بیگ حاکم عمادیه را با بعضی از امراء کردستان به تسخیر ولایت شهر زور که در تصرف مامون بیگ بود، مامور کرد. حسن بیگ بعد از دریافت فرمان از سلطان عثمانی قلعه ظلم را محاصره کرد بعد از درگیری اندکی مامون بیگ را دستگیر و روانه دربار عثمانی کرد. بعد از گرفتاری مامون بیگ عمویش سرخاب بیگ ولایت او را ضمیمه متصرفات خود که شامل لوی، مهروان (مربوان)، تنوره، کلوس، نشکاش بود نموده و اظهار اطاعت به درگاه شاه

طهماسب کرد. و چون سلطان سلیمان از بی گناهی مامون بیگ آگاه نشد سنجاغ طه را به او واگذار کرد و سنجاغ سروجک از دیوان آل عثمان به برادر او مفوض گشت [۵].

سرخاب بیگ بن مامون بیگ اول: محمد بیگ برادر کوچک سرخاب بیگ چون ملک موروثی از او منتزع گردید، به دربار سلطان عثمانی پناه برد، این امر سبب خشم سلیمان خان گردید رستم پادشا را سی هزار نفر قشون به اتفاق مامون بیگ روانه و به قلع و قمع کردستانات متصرفی سرخاب بیگ فرمان داد، در سال ۹۴۷ ه ق رستم پاشا به شهر زور وارد شد. سرخای بیگ با هشت هزار نفر از جمعیت اکراد سر راه را به آنها گرفته و در روز پنج شنبه ۲۴ رجب سال ۹۴۷ در صحرای شهر زور تلاقی فریقین رخ داد سواران اکراد در این رزم داد مردانگی داده، سه دفعه پیشتازان لشکر عثمانی را که متجاوز از ۱۰ هزار نفر بودند از پیش برداشتند. بالاخره سیاهی شب میانجی شده و هر یک به لشکرگاه خود برگشتند سرخاب بیگ با نهایت رشادت ۸ روز با این لشکر عثمانی و قریب هفت هزار نفر از عثمانی ها و سه هزار نفر از لشکر اکراد در این چند روز کشته شدند سرخاب بیگ به جهت حفظ بقیه سپاه خود در قلعه ظلم متحصن شد سپاه عثمانی قلعه را محاصره کردند و در نواحی اطراف شهر زور به تاخت و تاز پرداختند، مدت محاصره دو سال طول کشید اما لشکر عثمانی نتوانستند به قلعه ضرری برسانند. شاه طهماسب از واقعه آگاه شد و ۱۰ هزار سرباز را به سرداری حسین بیگ به کمک سرخاب بیگ فرستاد حسین بیگ با لشکر خود به قلعه ظلم رسید سپاه عثمانی سرا سیمه و حیران شد از قضا رستم پاشا سردار عثمانی بعد از شنیدن این خبر مرگ ناگهانی درگذشت این امر باعث سرگردانی سپاه عثمانی شد. سرخاب بیگ چون خبر فوت رستم پاشا و نیروهای کمکی شاه طهماسب را شنید با لشکر خود از قلعه بیرون آمد و حسین بیگ سردار ایران را نیز آگاه ساخت حسین بیگ نیز به رزمگاه شتافت و در نهایت سپاه عثمانی شکست خورده و بعضی امان یافتند گروهی دیگر اسیر یا مقتول شدند محمد پاشانامی با شصت نفر از سپاه عثمانی به قلعه ظلم که خالی از مردان کارزار بود و عیال و اطفال سرخاب بیگ را شفیع نجات خویش یافتند سردار سپاه ایران شفاعت زنان را قبول

کرده محمد پاشا و جمعیتی را که همراه او بودند را مرخص و به دربار عثمانی فرستاد. حسین بیگ و سپاه ایران به دربار شاه طهماسب مراجعت کردند و سرخاب بیگ حکومت کردستان را به دست گرفت پس از آن سرخاب بیگ از قلعه ظلم به قلعه مریوان نقل مکان کرده و آنجا را دارالحکومه کردستان کرد.

سرخاب بیگ و پناهنده شدن القاص میرزا به او:

در سال ۹۵۶ القاص میرزا برادر شاه طهماسب که مدتها از دولت شاه طهماسب روی گردان بود به حوالی شهر زور آمد. اکراد آن بلاد با او به مخالفت پرداختند و از طرف شاه طهماسب بهرام میرزا، شاه قلی خلیفه مهرداد و ابراهیم خان با ۲۰ هزار نفر بر او تاختند و در حدود شهر زور جمعیت او را متفرق کردند القاص میرزا از طرف دولتین ایران و عثمانی مورد تهدید قرار گرفته بود. بنابراین به قلعه مریوان شتافت و پناه به سرخاب بیگ حاکم کردستان برد سرخاب بیگ در حضور شاه طهماسب شفیع گناهان او شد او را با بیست و یک نفر از نزدیکانش به توسط شاه نعمت ا... قهستانی که طرف اعتماد شاه طهماسب بود به حضور شاه طهماسب فرستاد و شاه طهماسب سرخاب بیگ را در جزای این خدمت هرساله یک هزار تومان نقد از خزانه عامره دولت ایران به انعام او برقرار نمود. سرخاب بیگ بعد از سی سال حکمرانی درگذشت و سلطان علی بیگ جانشین او شد او نیز مدت کوتاهی حکومت کرد و در نهایت درگذشت و بساط بیگ جانشین او شد [۶].

بسلط بیگ بن سرخاب بیگ: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بساط بیگ پس از فوت سلطانعلی حاکم اردلان شد حکومت اردلان را یکپارچه کرد. پسران سلطانعلی که دختر زادگان منتشاء سلطان استاجلو بودند به بهانه حکومت موروثی پناه به درگاه شاه اسماعیل دوم بردند بعد از فوت شاه اسماعیل تیمورخان پسر سلطانعلی به نواحی تحت تصرف بساط بیگ حمله کرده و قتل و غارتهایی انجام داد و این کار باعث به وجود آمدن دشمنی میان آنها شد و تا زمانی که بسط بیگ درگذشت این خصومت بین آنها وجود داشت.

تیمورخان بن سلطان علی و گرایش به دولت عثمانی:

پس از آنکه بساط حکومت بساط بیگ برچیده شد تیمورخان برادر زاده اش حاکم اردلان شد. پس از آن تاجگذاری به سلطان مراد اظهار اطاعت نمود و سلطان مراد به پاس این کار صد هزار آقچه عثمانی به او بخشید سنندج، حسن آباد و قزلجه به پسر بزرگ او سلطان علی و قره باغ به پسر دیگر و بوداق و مهروان (مریوان) به فرزند دیگرش مراد و شهر بازار به پسر کوچکترش مغوض گردید. سلطان عثمانی همچنین او را از مقربان درگاه خود کرد و لقب پاشا را به او بخشید و به تیمور پاشا ملقب گردید. اما تیمورخان بدلیل اینکه هوای سلنت در سر می پروراند گاهی به عثمانی و گاهی به ایران تمایل پیدا می کرد و به حکام و امراء مجاور خود حمله می کرد و به مخالفت با آنها پرداخت و متصرفات آنها را غارت می کرد تا آنکه قصد تاخت و تاراج پسر عمه بیگ کلهر کرد و شاهرودی حاکم کردستان به کمک پسر عمه بیگ آمده به اتفاق راه را بر روی او سپاهیانش بستند، بعد از یک درگیری مختصر تیمورخان را دستگیر کردند اما بعد از چند روز او را آزاد کردند اما از این کار دست بر نداشته و قصد تسخیر زرین کمر و نواحی اطراف آن نمود که متعلق به حکومت صفویه بود. در جنگی که ما بین آنها رخ داد تیمورخان به قتل رسید و هلوخان برادرش جانشین او شد [۷].

هلوخان بن سلطانعلی:

هلوخان چنان قدرتمند بود که به شاه ایران در آن زمان شاه اسماعیل دوم بود توجهی نمی کرد شاه اسماعیل نیز لشکرکشی به کردستان و جنگ با او را در حد و اندازه قدرت خود نمی دید از هلوخان در شوکت و ابهتش می افزود و تا نزدیک همدان و کرمانشاه را به تحت فرمان خود در آورد. بعد از فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد به دلیل عدم قدرت کافی سلطان محمد، کار هلوخان رونق می یافت. در سال ۹۹۹ که جلوس شاه عباس بود رونقی در سلطنت ایران پدید آمد و سپاهی آراسته به دفع هلوخان نامزد گردید، این لشکر در سرحد کردستان از هلوخان شکست خوردند. این حادثه بر شاه اعیان گران آمد و به فکر چاره و نابودی هلوخان افتاد و از راه پنهانی با خاندان احمدخان پسر هلوخان ارتباط برقرار کرد و در ظاهر نیز نامه و خلعتی به هلوخان فرستاد و تفقد هلو کافه خود را در آن مندرج ساخت در

ضمن نیز خواستار ملاقات با او شد. هلوخان با فرستاده شاه عباس با کمال شفقت برخورد کرد و از کالاهای کردستان او را انعام داد. اشیاء نفیس از قبیل اسبان تازی و کردی به فرستاده شاه عباس داد و عدم حضور خود را به دلیل کبر سن و ضعف پیری خواستار شد. فرستاده شاه عباس پس از بازگشت، وضعیت پیش آمده را به شاه عباس گزارش داد و از عظمت و جلال هلوخان گفت. پادشاه همان شخص را با نامه ای دیگر نزد هلوخان فرستاد مضمون نامه این بود که: «چون عذر ملاقات خود را به عدم قوت و ضعف نبیه موقوف داشته اید ملبوع افتاد پسر بزرگ خان، احمدخان به همه جهات شایسته عنایت پادشاهانه است البته او را به درگاه عالم پناه بدرود نمایند».

هلوخان پس از ورود فرستاده شاه عباس و آگاهی بر مضمون نامه، با بزرگان حکومت به مشورت پرداخت و چاره ای جز فرستادن فرزند ندید. پس او را با ساز و برگ لایق به درگاه شاه عباس فرستاد، چون خبر ورود خان احمد به حوالی دارالملک به شاه عباس رسید بعضی از بزرگان دولت را به استقبال او فرستاد و او را با نهایت عظمت و شوکت به پایتخت آوردند و مورد الطاف ملوکانه قرار گرفت. خان احمدخان روز بروز قدرتمندتر می شد و مورد عنایت بی اندازه شاه عباس قرار می گرفت، تا آنجا که شاه خواهرش سیده بیگم معروف به زرکلاه را به عقد نکاح او در آورد. خان احمد نزدیک ۲ سال در دربار شاه عباس ماند و در نهایت دربار منشور حکومت منشور حکومت کردستان را برای او نوشتند.

بازگشت خان احمدخان به کردستان: مطالعات فرنگی

خان احمدخان با خلعت و نشان عازم کردستان شد و به ملاقات پدرش شتافت و تا اندازه زیادی از شاه عباس و مکارم اخلاق او نزد پدر تعریف کرد. هلوخان اگرچه همه این کارها را مکر و تزویر می دانست، لذا به خاطر فرزندش اظهار خوشحالی نمود و چند شبانه روز به عیش و سرور می پرداخت و عروس و پسر را گرمی داشت و از بزرگان اکراد خواست در آن شادی شرکت کنند. فقرا را اطعام داد و اشراف و خواص را به انعام، اسب و جامه داد. پس از اتمام این جشن و سرور به فکر انتظام کار رعیت و سپاه افتاد اما خان احمدخان هر روز در کار حکومت بیشتر دخالت می کرد و به

دستور شاه ایران می خواست پدرش را از کار حکومت برکنار کند و خود امور حکومت را در دست گیرد پس به طور پنهانی اعیان مملکت را به سوی خود خواند، هلوخان از این دسیسه با خبر شد و پسرش را به زندان انداخت اما بزرگان مداخله کردند و مورد عفو پدر قرار گرفت و مقرر کرد که خان احمدخان به جز در کار شراب و شکار به امر دیگری نپردازد، اما خان احمدخان با اعیان مملکت با کمال مهربانی می زیست و مردم را با خلعت می فریفت، چنانکه مردم به او گرایش پیدا کردند از طرف دیگر پدرش هلوخان با اعیان مملکت بد رفتاری می کرد و مردم از او ناراضی شدند، خان احمدخان به یکباره بر پدر شورید و او را از حکومت برکنار کرد و خود به کار حکومت پرداخت و نامه به شاه عباس نوشته و کارهای خود را به او گزارش داد شاه عباس از این خبر خوشحال گشته و پیشکش هایی برای او ارسال نمود. هلوخان این وابستگی پسرش به شاه عباس را نمی پسندید و هر سه ماه یکبار که خان احمدخان به دیدار او می رفت این نکات را به او گوشزد می کرد، در هنگام مرگ نیز از او خواست که متکی به سپاه ایران نباشد. مرگ هلوخان در سال ۱۰۲۵ اتفاق افتاد [۸].

درباره استقلال طلبی خاندان اردلان و همچنین گرایش آنها به دو حکومت ایران و عثمانی دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس دوم چنین می نویسد: «همانطور که عادت فرمانروایان کرد است به تناسب موقعیت سرزمینشان و بر حسب نیازی که به مراوده با ایران یا عثمانی دارند گروهی شاه ایران را تکریم و تغلیم می کنند و گروهی دیگر سلطان عثمانی را» [۹].

هلوخان مذهب اهل سنت است و جماعت داشت و با شیعه اثنی عشری به شدت مخالفت می کرد و هرگز آنها را در سرزمین خود راه نمی داد چون شنید که خان احمدخان به همراه خواهر پادشاه سیده بیگم و جمعی از قزلباشها به کردستان می آید، گفت زمانی گذرد که دعوت رافضه در کردستان جاری خواهد شد. پس از مرگ هلوخان شاه عباس فرستاده ای را با خلعت های گرانبها به جهت خان احمدخان و سایر فرزندان هلوخان فرستاد و مرگ پدرشان را تسلیت گفت.

حکومت خان احمدخان بر ولایت اردلان:

خان احمدخان در اوایل سال ۱۰۱۵ هجری قمری دارالحکومه خود را از پلنگان به کوه حسن آباد در نزدیکی سنندج منتقل کرد. خان احمدخان آنجا را آباد کرد و نام پسر خویش را که حسن خان نام داشت بر آن گذاشت. در هنگام ضعف و پشایان بغداد خان احمدخان بر بعضی از اراضی آنها تافت و کارگران بسیاری از آن طایفه برای تعمیر قلعه حسن آباد آورد و کوه مذکور را آبادان کرد و قریب دو هزارخانوار در آنجا ساکن شدند. خان احمدخان بعد از چهار سال به افراط در خوردن شراب و معاشرت با دختران جوان زیبا روی مبتلا گردید سیده بیگم همسر او و خواهر شاه از کار او رنجیده و با جوانی به نام یوسف به معاشرت و معاشرت پرداخت خان از این جریان باخبر شده و یوسف را به قتل رساند. از آن زمان میانه خان احمد و سیده بیگم تیره شد و شاه عباس از این جریان با خبر شده و سیده بیگم را به دربار خواند و خان احمد نیز او را به دربار فرستاد. در مجموع خان احمدخان ۲۸ سال حاکم اردلان بود و در هنگام مرگش فرزند ارشدش سلیمان خان جانشین او شد [۱۰].

سلیمان خان بن احمدخان:

در اواخر سال ۱۰۴۴ سلیمان خان حاکم کل ولایت کردستان شد و به دوش پدر و نیاکنش کار حکومت را سامان داد او جوانی به غایت دلیر و فرزانه بود و با مردم غریب به غایت خوش رفتار و سازگار بود. در سال دوم حکومت خود قریه سینه را پایتخت خود قرار داد و در سال ۱۰۴۶ شهر سنندج را بنیان نهاده اند. در سال ۱۰۴۷ جنگی بین سلیمان خان و خالد پاشا حاکم بابان رخ داد این جنگ در صحرای مریوان اتفاق افتاد افراد بسیاری از هر دو طرف کشته شدند و در نهایت خالد پاشا پیروز شد و سلیمان خان به طرف سنندج و قلعه حسن آباد عقب نشینی کرد و بعضی از اراضی کردستان اردلان به دست بابان ها افتاد. سلیمان خان پس از ۲۰ سال حکومت به مرض فجاءه درگذشت و برادرش حسن خان جانشین او شد.

حسن خان بن احمدخان:

در سال ۱۰۶۵ حسن خان حاکم کردستان اردلان شد از وی آثار زیادی باقی نماند، تنها اقدام مهم او این بود که اندکی بر آبادانی شهر سنندج افزود پس از چهارسال حکومت به مرض فجاءه درگذشت. او را در قلعه پلنگان به خاک سپردند، بزرگان

کردستان با خسروخان بن سلیمان خان بیعت کردند.

خسروخان بن سلیمان خان:

خسروخان پس از فوت عمویش وارث حکومت پدر شد مردی حلیم و بردبار و در آبادانی شهر سنندج تلاش بسیاری کرد، دارالحکومه ای در وسط شهر سنندج بنا نمود که از بناهای مستحکم است خسرو خان با رعیت سلوک و رفتار شایسته ای داشت در ولایت خود مطیع شاه عباس دوم بود، مدت شانزده سال حکومت کرد، پس از مرگش حکومت را به فرزند خود خان احمد ثانی سپرد [۱۱].

خان احمدخان ثانی:

در سال ۱۰۸۱ بر اریکه ایالت کردستان نشست. مردی بخشنده بود، در نظم و نثر نیز مهارت داشت. نسبت به شاه سلیمان صفوی اظهار اطاعت نمود اما به دلیل دسیسه چینی درباریان شاه سلیمان با او رابط خوبی نداشت به همین دلیل خان احمدخان ثانی به دولت عثمانی گرایش پیدا کرد و با سلیمان پاشا حاکم بابان متحد شده و طغیان خود را اظهار نمود و تا نزدیک همدان و کرمانشاه را به حیطه قدرت خود در آورد. بزرگان دولت شاه سلیمان چنان صلاح دیدند که بدون جنگ اوراقابع دولت مرکزی کنند و بعد از آن به جنگ سلیمان پاشا حاکم بابان بروند زیرا جنگ با هر دو از این والیان کار آسانی نبود پس خلعت و فرمان حکومت برای خان احمدخان ثانی فرستادند. بنابراین خان احمد ثانی بار دیگر مطیع ایران شد. سلیمان پاشای بابان از این ماجرا خشمگین شده و با دو هزار از سوار به سرحد اردلان آمد. دهات و بلوکات آنجا را به تحت فرمان خود درآورد، از این طرف نیز خان احمدخان با شش هزار سوار و دو هزار پیاده به استقبال او آمد. جنگ آن دو در کنار دریاچه مریوان اتفاق افتاد، سپاهیان بابان بر سپاه اردلان حمله برده طرف چپ و راست سپاه را درهم شکستند و بر قلب سپاه تاخته، فرمانده سپاه را به قتل رساندند، نظم سپاه به هم ریخت و از معرکه فرار کردند. خان احمد ثانی به سوی سنندج عقب نشست. او در این جنگ بسیاری از فرماندهان سپاه خود را از دست داد و سلیمان پاشا نیز به ولایت خود بازگشته و در بسیاری از بلوکات کردستان حاکم گذاشت. خان احمدخان بعد از این حادثه از مردم و بزرگان دلجویی کرد و اراضی متصرفی سلیمان پاشا را به

کمک رستم خان سپهسالار دوباره ضمیمه حکومت خود کرد و پس از بیست و هشت سال حکومت درگذشت و پسرش رضاقلی خان جانشین او شد.

رضاقلی خان:

در سال ۱۱۰۹ رضا قلی خان حاکم کردستان شد، او جوانی فصیح البیان بود. همه مردم و بزرگان ولایت خود را با هدایا و پیشکش ها از خود راضی کرده بود و به درگاه شاه سلطه حسین اظهار اطاعت کرد. چون خیالش از مشکلات مملکت آسوده شد، به خوشگذرانی پرداخت و اوقات خود را با شراب، مصاحبت با دختران زیبا می گذراند و پس از چهارده سال حکومت به مرض مالیخولیا درگذشت. عباس قلی خان از عمو زادگانش جانشین او شد [۱۲]. اما او هم قدرتی نداشت و اختلافاتی در حکومت اردلان بروز کرد. خان پاشا بن محمد، پاشای بابان عازم تسخیر اردلان شد، با لشکری زیاد به سرحد مریوان آمد متمریدین آنجا را برانداخت. چون مانعی در مقابل نداشت به سرعت تا پنج فرسنگی شهر سنندج آمد. عباس قلی خان طاقت مقاومت نیاورده و به اصفهان گریخت. بزرگان اردلان نیز به خاطر حفظ جان و مال خود چاره ای جز اطاعت از خانه پاشا را نداشتند، بنابراین سادات و مشایخ به استقبال او رفتند و خانه پاشا در سال ۱۱۲۴ وارد شهر سنندج شده و حاکم آنجا شد به دلیل سقوط صفویه و آشفتگی ایران و تسلط افغانها کسی قدرت دفع خانه پاشا را نداشت از او در شهر سنندج به حکومت پرداخت و مساجد و مدارس بنا کرد. طول اقامتش در سنندج چهار سال بود و به دلیل هراس از احمد پاشا حاکم بغداد به ایالت خود بازگشته و پسرش علیخان را در سنندج گذاشت علیخان مدت ده سال حاکم سنندج بود پس از قدرت گرفتن نادر شاه که آن زمان سپهسالار شاه طهماسب بود علی خان به امارت بابان برگشت و شاه طهماسب عباس قلی خان را دوباره والی اردلان کرد. پس از فوت او پسرش سبحان وردی خان جانشین او شد. دوره فرمانروایی او در زمان حکومت نادرشاه بود که توضیح و تفصیل ادامه حکومت این خاندان در این مقاله نمی گنجد. [۱۳]

موقعیت سیاسی خاندان اردلان در دربار صفویه:

در ایران عصر صفوی شش نوع حاکم وجود داشته است که عبارتند از: والی،

بیگلربیگی، قول بیگی، وزیر، سلطان، داروغه.

والی ها از اولاد و بازماندگان سلاطینی هستند که پادشاه ایران کشور آنها را به زور مطیع و فرمانبردار خویش ساخته است ولی حکومت آن نواحی را برای خودشان باقی گذاشته است این ولایت ها که ده ناحیه می باشند عبارتند از: گرجستان، لرستان، هویزه، بختیاری، زیتون اردلان، مازندران، چرکس، هرات، قندهار، کرمان یا کارمانی. والی ها در جلسات هیات دولت و در مهمانی های شاه بلافاصله بعد از شش رکن الدوله یا وزرای اصلی می نشینند. در ایران (ایران عصر صفوی) به والی ها به چشم شاهزادگان می نگرند. والی ها از تمام امتیازاتی که مهمانان شاه از آن بهره مند می شوند برخوردار می گردند از جمله در تمام مدتی که در دربار اقامت دارند با شاه بر سر یک سفره غذا می خورند [۱۴].

حاکمان کردستان در دوره صفویه در مقام والی بودند و در مرتبه چهارم اهمیت (سیاسی) قرار داشتند. چنانکه مولف تذکره الملوک می گوید: « والی در ممالک ایران چهار است که اسامی هر یک موافق اعتبار و شرف و ترتیب نوشته می شود: اول والی عربستان که به اعتبار سیادت و شجاعت و زیادت ایل و عشیرت از والی های دیگر بزرگتر و عظیم الشان تر است و بعد از آن والی لرستان فیلی است که به اعتبار اسلام، اعزاز والی گرجستان است و ولایت گرجستان متعلق به ایران است گرجستان، کارتیل و کاخت و تفلیس است و بعد از مرتبه والی گرجستان والی کردستان است که سنندج محل سکون ایشان می باشد و بعد از او حاکم ایل بختیاری و در قدیم ایام کمال اعزاز و احترام داشته اند» [۱۵].

نتیجه گیری:

خاندان اردلان از حکومت های محلی قدرتمند در دوره صفویه به شمار می آید که به دلیل شرایط جغرافیایی و نقش سیاسی که در معادلات قدرت بین ایران و عثمانی بازی می کرد مورد توجه در امپراتوری ایران و عثمانی بود و از اهمیت سیاسی قابل توجهی برخوردار بود. در زمان بعضی از حاکمان اردلان حتی اندیشه استقلال طلبی نیز دیده می شود که آن به دلیل ضعف برخی از شاهان صفوی یا حمایت دربار عثمانی از این حکومت محلی می باشد. البته ضعف سیاسی برخی از شاهان صفوی

علت اصلی استقلال طلبی حاکمان اردلان می باشد. در اختلافات و جنگ هایی که بین خاندان اردلان و خاندان بابان وابسته به سلاطین عثمانی رخ می داد، شاهان صفوی به نفع خاندان اردلان دخالت می کردند و از طرف دیگر عثمانی ها از خاندان بابان حمایت می کردند. به طور کلی خاندان اردلان در دربار صفویه در درجه چهارم اهمیت سیاسی قرار داشت.

پی نوشت:

۱. میرزا شکرا... سنندجی، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح حشمت الله طیبی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۹۰
۲. شرف خان بدلیسی، شرف نامه، به تصحیح محمد علی عباسی، تهران، علمی، ۱۳۶۴، چاپ دوم، ص ۱۱۷
۳. شرفنامه، ص ۴۶
۴. تحفه ناصری، ۹۱
۵. شرفنامه، ص ۱۲۰
۶. علی اکبر وقایع نگار کردستانی، حدیقه ناصریه در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، ۱۳۶۴، چاپ اول، صص ۱۲۲-۱۲۵
۷. حدیقه ناصری، ص ۱۲۲-۱۲۵
۸. عبدالقادر بن رستم بابانی، سیر الاکراد، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ص ۴۰-۴۱
۹. دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا، سفرنامه، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۲۸۴
۱۰. سیرالاکراد، ص ۴۲
۱۱. سیرالاکراد، ص ۴۶-۴۷
۱۲. سیرالاکراد، ص ۴۸
۱۳. سیرالاکراد، ص ۴۸-۴۹

۱۴. سانسون، سفرنامه، وضع کشورایران در زمان شاه سلیمان صفوی، ترجمه تقی تفضلی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۸
۱۵. محمد دبیر سیاقی، تذکره الملوک، تهران، ۱۳۳۲، ص ۴-۵

کتاب شناسی :

- بدلیسی، شرف خان، یاتاریخ مفصل کردستان، به تصحیح محمدعلی عباسی تهران، علمی، ۱۳۶۴، چاپ دوم.
- بدلیسی، شرف خان، شرفنامه یاتاریخ مفصل کردستان، به اهتمام ولادیمیر ولییانوف زرنوف، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، چاپ اول.
- سیاقی، محمد دبیر، تذکره الملوک، تهران، ۱۳۳۲.
- بابانی، عبدالقادر، سیرالاکراد، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، توکلی، ۱۳۷۷، چاپ دوم.
- سنندجی، میرزا عبدالله، تذکره حدیقه امان الهی، به تصحیح خیام پور، تبریز، تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۴.
- سنندجی، میرزا شکرالله، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح حشمت الله طبیبی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، چاپ اول.
- وقایع نگار کردستانی، علی اکبر، حدیقه ناصریه در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح محمد رئوف توکلی، ۱۳۶۴.
- سفرنامه سانسون، وضع کشور ایران در زمان شاه سلیمان صفوی، ترجمه تقی تفضلی، تهران، ۱۳۶۴.
- سفرنامه دن گارسیا فیگوئروا، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو، ۱۳۶۳
- اردلان، شیرین، خاندان کردارلدلان در تلاقی دو امپراتوری ایران و عثمانی، ترجمه مرتضی اردلان، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۸۷، چاپ اول.
- برزویی، مجتبی، اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵-ش)، تهران، فکر نو، ۱۳۷۸، چاپ اول.